

صادق، کوچکترین فرزند هدایتقلی خان هدایت، اعتضاد الملک، ۱ شب سه شنبه ۲۸ بهمن ماه ۱۲۸۱، هنگامی که « از خاک ایران آزادی خواهی و مشروطه طلبی می جوشید»، در یک خانواده ی معروف و ثروتمند اشرافی از دودمان رضا قلی خان هدایت، ادیب و دانشور عهد ناصری، در تهران چشم به جهان گشود. وی خیلی زود پیوند خود را از خانواده - که افراد آن همه مردان سرشناس کشور بودند و اگر او می خواست می توانست با بهره گیری از قدرت و نفوذ آنان به مقامات عالیه ی دولتی دست یابد و زندگی مرفه و بی دردسری برای خود فراهم نمایند - برید و از تن آسایی یک فرد نازپرورد و متنعم سر باز زد و با درآمد ناچیزی، که از راه خدمت در دوائر مختلفه ی دولتی به دست می آورد، مستقلاً زندگی کرد. این وارستگی و آزادگی به او مجال داد که اوقات خود را به کاری که دوست داشت، یعنی ادبیات وقف کند.

« صادق پس از دو برادر و خواهر به دنیا آمده و عزیز کرده ی خانواده بود. وی مانند سایر برادران و خواهران در دست عمه ها و دایه ها بزرگ شد؛ و هفت هشت سالش بود که به اتفاق دو دوست و همبازیش، مهندس خسرو هدایت قائم مقام شرکت ملی نفت که پسر دایی او بود و دکتر منوچهر هدایت رییس پیشین بهداری وزارت و آموزش و پرورش که پسر عمویش بود به مدرسه ی علمیه رفت؛ و این سه نفر تا کلاس نهم دبیرستان با هم بودند. » ۲

هدایت در سال ۱۳۰۴ تحصیلات متوسطه را در دارالفنون و دبیرستان فرانسوی « سن لویی » تهران به پایان برد؛ و با کسب موفقیت در مسابقه ای که ترتیب یافته بود، در آبان ماه سال ۱۳۰۵ با کاروان دانش آموزان اعزامی به اروپا به بلژیک روانه شد؛ و در آموزشگاه عالی آنجا، در رشته ی مهندسی راه و ساختمان، نام نویسی کرد. اما در آنجا نماند و یک سال بعد با نخستین گروه دانشجویان اعزامی به اروپا برای تحصیل در رشته ی معماری رهسپار پاریس شد و « ظاهراً دوره ی اقامت او در فرانسه - که چهار سال طول کشید - بخصوص بیشتر به سیر و گشت گذشت. » ۳

بدین قرار هدایت تحصیلات خود را به پایان نبرد و در سال ۱۳۰۹ که اوج قدرت رضا شاه بود، به تهران باز گشت.

از قرار معلوم خانواده اش از این حیث ناراضی بوده و اصرار داشتند که او دوباره به اروپا برگردد و در رشته طب یا مهندسی و یا هر رشته ی دیگری که مایل است

تحصیل کند. اما او نه تنها به رفتن به اروپا و ادامه درس و تحصیل حاضر نشد، بلکه از اقامت و کار کردن در تهران هم گریزان بوده و میل داشته است ماموریتی هر چه باشد در یکی از شهرستان ها دست و پا کند.

هدایت در تهران ماند و شغل محقری (حسابداری جزی با ماهی بیست هزار تومان حقوق) در بانک ملی مرکز به عهده گرفت و تا شهریور ۱۳۱۱ در آن بانک کار کرد و از ششم شهریور آن سال تا ۱۶ دیماه ۱۳۱۳ در اداره ی کل تجارت و از آن به بعد چندی بعد تا سی ام اسفند ۱۳۱۴ در وزارت امور خارجه مشغول کار شد و بعد وارد شرکت سهامی کل ساختمان گردید. ۴

اگر از کتاب کوچک ولی جالب انسان و حیوان، که در سال ۱۳۰۳ پیش از سفر اروپا در تهران نوشته است، بگذریم، نخستین اثر هنری هدایت قطعه ی نا تمام مرگ است که در سال ۱۳۰۵ در گان بلژیک نوشت؛ ۵ و بعد در سال ۱۳۰۶ که در پاریس بود، رساله ی « تمیز و تقریباً بی ایراد » فواید گیاه خواری را به قلم آورد که در سلسله انتشارات ایرانشهر در برلین چاپ شد. ۶

از آثار دیگر او در این زمان، نمایش نامه ی سه پرده ای پروین دختر ساسان است که یکی دو سال بعد (سال ۱۳۰۹) در تهران چاپ کرد. و دیگر افسانه ی آفرینش که در سال ۱۳۰۹ نوشت و در سال ۱۳۲۵ به همت کتر حسن شهید نورایی در پاریس چاپ شد.

هدایت در اواخر سال ۱۳۰۸ و اوایل ۱۳۰۹، نخستین داستان های زیبای خود را به نام مادلن، زنده به گور، اسیر فرانسوی و حاجی مراد در پاریس به رشته ی تحریر کشید؛ و پس از بازگشت به ایران داستان آتش پرست و سپس داستان های داود گوزپشت، آجی خانم و مرده خورها را در تهران نوشت و آن ها را با نوشته های پاریس یک جا در مجموعه ای به نام زنده به گور در سال ۱۳۰۹ منتشر کرد؛ و سال بعد سایه ی مغول را در مجموعه ای با دو اثر از بزرگ علوی و دکتر شین پرتو انتشار داد.

از این سال به بعد، تا سال ۱۳۱۵ که به هندوستان رفت، پربارترین دوره ی فعالیت ادبی هدایت بود؛ و هم در این دوره بود که با سه تن از دیگر ادبای جوان و روشنفکر که عبارت بودند از بزرگ علوی، مجتبی مینوی و مسعود فرزاد آشنا شد؛ و این چهار نفر، که اصول فکری و دید واحد به ادب و دانش و هنر آنان را به هم نزدیک کرده بود، اغلب عصرها در یکی از کافه های لاله زار نو به نام « رز نوار » گرد هم می نشستند و در افکار و اندیشه های یکدیگر بحث و انتقاد و نکته گیری می کردند و از یکدیگر چیز می آموختند و به زودی در مقابل ادیبان محافظه کار که آنان را « سبعة » ۷ نامیده بودند، موسوم به ربعة شدند.

پروفسور یان ریپکا از ایران شناسان چک گفته است:

« گروه ربعة » در مورد هنر و فلسفه می دانست چه می خواهد و آنچه را که می دانست به دیگران عرضه می کرد؛ و این جنبه ی مثبت ایشان بر عقاید اغراق

آمیزشان می چربید؛ و کسی که از پوسته ی سخت ریشخندها و مسخرگی هایشان می گذشت و به دل آنان نفوذ می یافت، چیزی جز احساسات میهن پرستی پاک و آتشین نمی دید. ۸

مجتبی مینوی، طرز فکر گروه ربه و نقش هدایت را در جلسات آنان چنین تعریف می کند:

« ما با تعصب جنگ می کردیم و برای تحصیل آزادی کوشش می کردیم و مرکز دایره ی ما صادق هدایت بود. » ۹
و کمی پایین تر اضافه می کند:

« شاید ما آن روز گمان می کردیم چون قدر مقام نویسندگی هدایت را می شناسیم او را تشویق می کنیم؛ اما حقیقت مطلب این بود که او موجب تشویق ما بود و در هر یک از ما لیاقتی می یافت آن را به کار می انداخت. مرکز دایره بود و همه را دور خود می گرداند. » ۱۰

کم کم به شماره ی یاران هدایت افزوده شد و از جمله دو موسیقیدان (سرهنگ مین باشیان و حسین سرشار) و یک بازیگر و کارگردان هنرمند نمایش (عبدالحسین نوشین) به این جمع پیوستند. ۱۱

هدایت دو مجموعه ی قصه به نام سه قطره خون و سایه روشن و داستان علویه خانم و سفرنامه ی اصفهان نصف جهان را نوشت. نسخه ای از ترانه های خیام را با مقدمه ی مفصل و شش مجلس تصویر از درویش نقاش (سوریو گین) منتشر کرد. سخنان موزون عامیانه را در مجموعه ای به نام اوسانه و عقاید عامیانه را در مجموعه ی دیگری به نام نیرنگستان انتشار داد، و با مسعود فرزاد کتاب مستطاب و غوغ ساهاپ را در سخریه ی ادبای معاصر رقم زد. ۱۲

به تشویق او، علوی چمدان را نوشت، نوشین تئاتر تپاز ۱۳ را به نام مردم به معرض نمایش گذاشت. در موقع تشکیل کنگره ی فردوسی، نوشین و مین باشیان سه پرده نمایش از شاهنامه بیرون کشیدند و روی صحنه آوردند؛ و مجتبی مینوی در آن دوره نامه ی تنسر، تاریخ مازیار ۱۴، نوروزنامه، جلد اول شاهنامه، شاهنشاهی ساسانیان و ویس و رامین را تصحیح کرد که « در آن ها فکر هدایت و همه ی ربه دخالت داشت ». ۱۵ این بود خلاصه ای از کوشش هنری هدایت و دوستان او در دوره ی پنج ساله ی ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۵.

هدایت در سال ۱۳۱۵، به دعوت دکتر شیرازپور پرتو (شین پرتو)، عضو وزارت امور خارجه که در آن هنگام وایس کنسول ایران در بمبئی و با تحصیل مرخصی به ایران آمده بود، به عنوان متخصص تنظیم دیالوگ فیلم فارسی به هندوستان رفت؛ و در این سفر، که کمتر از یک سال طول کشید، با فرهنگ غنی هند آشنا شد و اطلاعات وسیعی در زبان و ادبیات فارسی میانه (پهلوی) به دست آورد. نقل کرده اند که در بمبئی هر روز قسمت اعظم اوقات خود را در موزه ها و کتابخانه ها می گذرانید و مثل شاگرد مکتبی دفتر و کتاب خود را بر می داشت و

به نقطه ی دوری در بیرون شهر که اقامتگاه بهرام گور انکلساریا ۱۶ ، از دانشمندان پهلوی دان پارسی، بود می رفت و در محضر او به آموختن این زبان (که به گفته ی خودش نه به درد دنیا و نه به درد آخرتش می خورد) می پرداخت؛ و هم در آن جا بود که کتاب کارنامه ی اردشیر پاپکان و گزارش گمان شکن را به فارسی درآورد و دو داستان Lunatique (ماه زده) و Sampingue را به زبان فرانسه نوشت؛ و از آن پس شاهکار معروف و بی مانند خود « **بوف کور** » را، که در تهران شروع کرده بود، به اتمام رسانید و آن را در همان سال ۱۳۱۵ با خط خود به صورت پلی کپی در پنجاه، و به قولی در صد و پنجاه نسخه چاپ کرد. هدایت ظاهرا میل نداشته به ایران برگردد و می خواسته در هندوستان بماند و کسب و کاری برای خود فراهم آورد.

با این همه، چون از حیث معیشت در تنگنا افتاده بود در سال ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و بار دیگر به استخدام بانک ملی ایران درآمد، ولی بیش از یک سال در آن جا نماند. سال های سخت و خفقان آوری بود. گردباد زمان آشیانه ی گرم یاران گروه « ربه » را متلاشی کرده و دوستان هر یک به سویی پراکنده شده بودند: مجتبی مینوی به لندن رفته بود و در برنامه ی فارسی رادیو BBC سخن پراکتی می کرد؛ و بزرگ علوی در زندان می زیست. تا چندی، دکتر خانلری، دکتر محمد مقدم و مسعود فرزند در خانه ی هدایت جمع می شدند و از ادبیات و موسیقی و هنر سخن می گفتند، بعد مقدم به آمریکا رفت و جلسه ی هفتگی بی ترتیب شد.

هدایت، کسی که « در این دنیا نمی خواست از کسی کمک، حتی از فلک ». ۱۷ در این چند سال با شغل محقری در یکی از سازمان های دولتی کار می کرد و حوصله و توانایی این که شاهکار تازه ای به وجود آورد نداشت؛ و بیشتر اوقات خود را به ترجمه ی متون پهلوی، که در هنگام اقامت هند روی آن ها کار کرده بود، می گذرانید؛ و چون آثار عامیانه را جزء مهم فرهنگ ملی می دانست، در خلال سال های ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ در اوراق مجله ی موسیقی، که خود در آن کار می کرد، مقالات و تحقیقات گونه گون خود را منتشر می کرد.

جنگ دوم جهانی در حیات سیاسی و اجتماعی ایران تغییراتی داد. این سال ها، که دوران شکفتگی آثار اکثر نویسندگان و شاعران ایرانی بود، در زندگانی هدایت نیز دوره ی نوینی به وجود آورد و قریحه ی نویسندگی او را به حد کمال نمودار ساخت.

وی در فاصله ی سال های ۱۳۲۱ - ۱۳۲۳ مجموعه ی داستان های کوتاه سگ ولگرد و ولنگاری را انتشار داد که بعضی از داستان های آن دو مجموعه، آثار سال های قبل او بود که نخستین بار منتشر می شد؛ و نیز دو ترجمه ی پهلوی با عنوان های گزارش گمان شکن و زند و هومن یسن چاپ کرد؛ و دو ترجمه ی دیگر از همان زبان، که یکی فصولی بود از یادگار جاماسب در مجله ی سخن ۱۸

و دیگری رساله‌ی شهرستان‌های ایرانشهر در مجله‌ی مهر ۱۹ و سپس در مجله‌ی ایران لیگ منتشر نمود.

هدایت همیشه کار می‌کرد و وقتش، چه در اداره و چه در خانه، صرف مطالعه بود و کار اداریش را تنها برای رفع تکلیف انجام می‌داد.

هدایت در فعالیت ادبی جمعیت ایرانی روابط با اتحاد جماهیر شوروی که در سال ۱۳۲۲ تاسیس یافت، شرکت داشت و با مجله‌ی پیام نو، ارگان جمعیت مزبور، همکاری می‌کرد؛ و چند مقاله‌ی تحقیقی، از جمله مقاله‌ی «چند نکته درباره‌ی ویس و رامین» ۲۰ و یک داستان به نام فردا ۲۱ در آن مجله انتشار داد. همچنین با مطبوعات دیگر، از جمله مجله‌ی سخن، که دکتر پرویز خانلری در خرداد سال ۱۳۲۲ دایر کرده و در آن روزها یکی از مجلات پیشتاز و ترقی خواه بود، همکاری صمیمانه داشت؛ و چندین ترجمه، قصه و مقاله‌ی تحقیقی او در دو سه ساله‌ی این مجله منتشر گردید. از جمله ترجمه‌ی داستان مسخ از کافکا در دوره‌ی اول ۲۲ و سلسله‌ی مقالات او درباره‌ی فرهنگ عامه در دوره‌ی دوم و سوم ۲۳ سخن انتشار یافت. ژان پل سارتر را با ترجمه‌ی دیوار در این مجله ۲۴ نخست او به خوانندگان فارسی زبان معرفی کرد؛ و علاوه بر این‌ها، در هیئت تحریریه‌ی مجله هم شرکت داشت و کمک فکری می‌کرد.

هدایت روز شانزدهم آذر ماه ۱۳۲۴، همراه یک هیئت فرهنگی، برای شرکت در جشن یادبود بیست و پنجمین سال تاسیس دانشگاه تاشکند، به دعوت آن دانشگاه به ازبکستان رفت ۲۵ و دو ماه در آن جا ماند و در اوضاع و احوال مردم آن سرزمین مطالعه و تحقیق کرد و ذخایر نسخه‌های خطی نفیس و فراوان دانشگاه تاشکند را با علاقه و اعجاب از نظر گذرانید؛ اما در بازگشت از این سفر حاضر نشد مطابق معمول در انجمن فرهنگی ایران و شوروی درباره‌ی مشاهدات خود در آن سفر سخنرانی کند و یا در جایی مطلبی بنویسد.

هدایت در نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران، که در سال ۱۳۲۵ تحت شعار «ادبیات نوین و مترقی ایران» تشکیل یافت و کلیه‌ی دانشمندان و نویسندگان کشور را به خدمت و بیان افکار و امیال مردم دعوت کرد، شرکت نمود. ۲۶

اوضاع ایران در سال‌های ۲۷ - ۱۳۲۶ در وضع روحی هدایت تاثیر شدید به جا گذاشت. دخالت امپریالیست‌های بیگانه در امور داخلی ایران تاثیر ناگواری در هدایت داشت. وی از دل و جان طرفدار استقلال کشور و مبارزه به خاطر صلح و آزادی بود و کسانی چون احسان طبری، احترام عمیقی برای او قایل بودند. با این همه تا توانست خود را از جنجال‌ها و کشمکش‌های روز، که غرض از آن ماهی گرفتن از آب گل آلود بود، دور نگهداشت. خلیل ملکی ضمن مدافعات خود در دادگاه نظامی، از علل انشعاب حزب توده، چنین گفت:

« من بالاخره پیشنهاد نوشین را پذیرفتم و با دوستان او در منزل صادق هدایت تماس گرفتم. صادق هدایت هیچ وقت عضو حزب توده نبوده، اما با نوشین و غیره دوست صمیمی بود و از حزب توده انتظاراتی داشت و سمپاتیان بود و اتاق خود را در اختیار این گروه یاغی نسبت به رهبری حزب قرار داده بود.» ۲۷

دکتر احمد فردید نیز گفته است:

« هدایت هیچ گاه به مارکسیست نپیوست و گرایش او به روس از دل بستگی او به مارکسیسم و کمونیسم نبود؛ از تاثیر ژرفی بود که ادبیات و روح عرفانی روس (مانند داستایوفسکی) در او بخشیده بود. وانگهی نوع نزدیکی او با برخی از جریانات زمان، باز نماینده ی سرکشی و شورش خوی آزادمنش او بود که سال ها در زیر فشار زورگویی و زورتوزی مثل خوره روح او را خورده و فرسوده بود.» ۲۸

بالاخره مجتبی مینوی، دوست نزدیک او، در این باره چنین آورده است:

« گروهی اصرار دارند که او را به فلان حزب بچسبانند و عده ای مدعی اند که با فلان مرام و مسلک توافق داشت. آنچه از این میان درست است، اینکه آن دوست ما (هدایت) از بیست سال پیش از این که او را می شناختیم، با هرگونه رذالت و دورویی و بی حیایی و قلدری و جباری مخالف بود و کسانی را دوست او می دانیم که مانند او از این صفت ها مبرا و به انسانیت و معرفت و نجابت و آزاده خویی پایبند باشند!» ۲۹

در سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸ خورشیدی)، که نخستین کنگره ی جهانی طرفداران صلح در پاریس منعقد شد، فردریک ژولیو کوری از هدایت دعوت کرد که در آن کنگره شرکت نماید. او این دعوت را نپذیرفت، ولی پاسخی که داد دستور کنگره را تایید و کوشش ملت ها را در راه صلح تمجید کرد.

« ... امپریالیست ها کشور ما را به زندان بزرگی مبدل ساخته اند. سخن گفتن و درست اندیشیدن گناه شمرده می شود. من نظر شما را در دفاع از صلح می ستایم ...» ۳۰

آخرین اثر ادبی هدایت (اگر از قطعه ی کوچک فردا (۱۳۲۵)، و مقدمه ی معروف او به نام « پیام کافکا » بر گروه محکومین کافکا، ترجمه ی حسن قائمیان (۱۳۲۷) بگذریم، داستان حاجی آفاست، که به ضمیمه ی دوره ی دوم مجله ی سخن در سال ۱۳۲۴ انتشار یافت؛ و پس از آن تاریخ، داستانی نیز به نام قضیه ی توپ مرواری نوشت که متن کامل آن به چاپ نرسیده بود و تنها خلاصه ای از آن را حسن قائمیان، ضمن حواشی خود بر ترجمه ی فارسی کتاب ونسان مونتی درباره ی صادق هدایت، نقل کرده بود.

در سال ۱۳۲۹، کاسه لبریز شده و فصل آخرین قمار زندگی نویسنده فرا رسیده بود. هدایت از دانشگاه تهران چند ماه مرخصی گرفت و ظاهرا به نام معالجه روز دوازدهم آذرماه ۱۳۲۹، با وجه ناچیزی که از فروش کتاب هایش به دست آورده

بود، به پاریس رفت. ۳۱ او نمی خواست به ایران بازگردد و امیدوار بود که در آن جا آسایش روحی و شرایط و محیط مناسبی برای کارهای هنری خود به دست آورد. اما در آن جا هم روی مساعد ندید و با دشواری های گوناگون روبرو شد؛ و در ۱۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ به برادرش محمود هدایت نوشت: «عجالتا با اشکالات زیاد دو ماه تمدید جواز اقامت در فرانسه را گرفتم، لکن خیال دارم سویس یا جای دیگری بروم. اشکالات زیاد برای ایرانیان است.» ۳۲

اما به سویس و جای دیگر نرفت و بامداد روز دوشنبه ۱۹ فروردین ماه ۱۳۳۰ در پاریس، در آشپزخانه ی آپارتمان اجاره ای خود در بلوار سن میشل، کوچه ی شامپیونه، با گشودن شیر گاز به زندگی خود پایان داد؛ و روز بعد، دانشجویان ایرانی، که در آموزشگاه های پاریس تحصیل می کردند، جسدش را در کنار خاکستر آثار چاپ نشده اش یافتند و جنازه ی او را تا گورستان پرلاشز تشییع کردند؛ و بدین قرار، دفتر زندگانی چهل و هشت ساله ی یکی از تابناکترین قریحه های هنری ایران معاصر بسته شد.

هدایت مرگش نیز همچون زندگیش زیبا بود. رحمت مقدم، که او را در بستر مرگ دیده، گفته است:

«یک ژاکت به تن داشت خیلی تمیز با پیراهن سید، و شلوار هم به پا داشت. صورتش را اصلاح کرده بود، انگار می خواسته به مهمانی برود یا در مجلس رسمی شرکت کند. لباس تمیز، صورت تراشیده و موها شانه خورده و مرتب.»